

نصرالله قادری

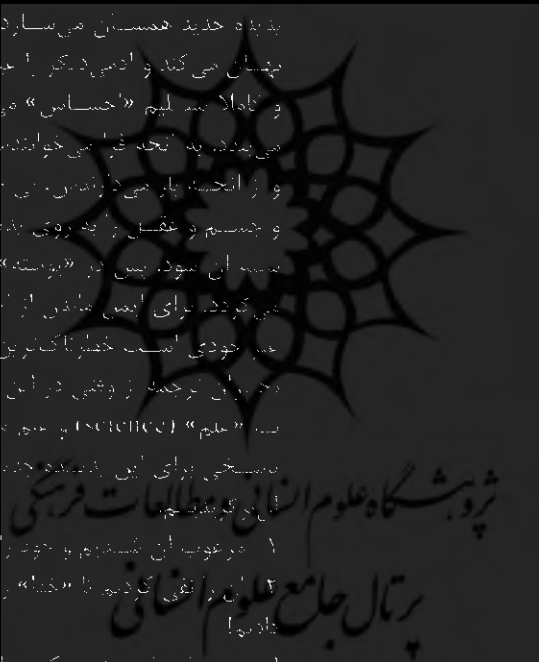
وقتی انسان در بحران زندگی می‌کند و به این دلیسته است و حقیقت را در نمی‌یابد، آرام است. اگر همین انسان شرایط شریانه‌ای را که در آن هست در یابد، دچار «دلپره» و «وحشت» می‌شود. بیش از یک قرن است که تمدن غرب به طاهر سرآسر جهان را تسخیر کرده است. همه زمین در تسخیر این صورت از حیات آدمی است. «دهکده جهانی» واقعیت پیدا کرده است. کارخانه یکسان سازی یک تمدن خاص در پی باز تولید مشابه سازی آدمیت است. توکویی هیچ یک از تمدن‌ها و ملت‌ها نتوانسته‌اند. نه در زبان، نه در فرهنگ و هنر، نه در علم، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تاثیرات این تمدن مهاجم دور نگاه دارند. «ادم» بدل به «شهروندی مطیع» شده است که وجود فردی‌اس مستحیل در این یکسان سازی کشته، و او بی آنکه به این «دگربودگی» اعتراضی داشته باشند، استدلال‌های رسمی را پذیرفته و خویشین خود را از باد برده است. این صورت از حیات آدمی هست و نیست! هست چون واقعیت دارد و نیست چون حقیقت ندارد!

یکی از ابزارهایی که در این دگر بودگی کارکرد مهمی از خود بروز داده، «ترجمه» است. بحران ترجمه در این دیار هزارها ساخت دارد و در واکاوی دقیق این بحران علمای علوم مختلف باید به نقد و بررسی بپردازند. این مقال از همه ساخت‌ها فقط به بحران ساخت دگر بودگی و ترجمه می‌پردازد. مراد ما این نیست که ترجمه بد و پیرانکر است و برای دستیابی به خویشین خود بودن باید همه درها را بست و فقط به خود تکیه کرد، جهان امروز جهان تعامل فرهنگ‌هاست و ما را کویزی نیست جز جالش با اندیشه‌های دیگر. اما در این جالش اگر به جای «تعامل» مورد «تهاجم» قرار گیریم و خود خواسته خویش را به این جریان وا بدهیم. بحران ترجمه صورت واقعی خود را آشکار خواهد ساخت. صورت مقابل این پدیده، تهاجم به هر چه خودی نیست بوده، که تمامی خصوصیات بحران اولین را دارد. کویزراه‌هایی از این بحران تعامل است. از زمانی که ترجمه‌اندیشی در این دیار رواج یافته، از طریق «تجدد» خواسته‌اند که «امت» را به «تمدن» برسانند! آغاز بحران از همین ایشخور تغذیه شده است. در این کام ادم «ئینه» شده و خود را فراموش کرده است. اساسا الیاسیون یعنی از خود بیگانه شدن آدمی. یعنی آدمی خودش را کم بکند و شیء دیگری را یا یک آدم دیگری را به جای خودش در خودش احساس کند. الیاسیون به عوامل

مطالعات فرهنگی
دکتر نصرالله قادری



کودکونی بستگی دارد. یکی از آنها الیاسون فرهنگی، از طریق ترجمه است. آدم در برابر ندیده جدید مرعوب می‌شود. احساس سرخوردگی و کمبود می‌کند و خود را کاملاً فراموس می‌کند و آگاهانه به «دگر بودگی» تن می‌دهد. از این طریق می‌خواهند که کمبودهای خود را جبران کنند و خود را با تولید کنندگان و خالقان بدیده جدید همسان می‌سازد. در بین همسان سازی خویشان را همسان می‌کند و ادبی دیگر را بیان می‌سازد. «مقل» از کنار می‌زند و کاملاً به لیم «احساس» می‌سود. و بجز «کشف و شهود» را می‌برد. به نفع فانی خویش پس آنکه بندیشد. روی می‌آورد. و از آنجمله بار می‌دانش. بی عقل برهیز می‌کند. دروازه‌های کوس و جسم و عقل را به روی بدیده جدید می‌کنشاید و تلاش می‌کند سبب آن شود. پس در «برسته» سایه شده و «هسته» نهی و بوی می‌گردد. برای ایمن شدن از این دگر بودگی منفک شدن از هر چه حس خودی است حکم تا کترین راه و نقطه مقابل این بدیده است. در این ترجمه از وقتی در این دمار روستدهای عمیق یافت که ما به «علم» (science) و علم بشری مواجه شدیم. علوم دینی بسختی برای این بدیده جدید دانشمند. دوروش را در مواجهه با



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- مرعوب آن شدیم و خود را استیغیر کردیم و به «خلا» رسیدیم!
توان را نفی کردیم تا «خلا» را داشته باشیم و هر دو را از دست دادیم!

این بحران باعث شد که ما از علم فاصله بگیریم. با «دانش» (knowledge) بکانه میویم و فقط بوسه بدیده جدید را ادراک کنیم. اولین نمود آن در «زبان» ما استوار شد. ما دیگر با زبان علمی خود سخن نمی‌گفتیم. حتی ساختار نحوی زبان ما تغییر کرد. برای مثالیم نحاسی از واژگان بکانه بهره بردیم. آنها را هضم نکردیم. خودی نشدند. بدنه به عنوان یک بکانه خالصین واژگان خودی شدند. این واژگان همسین واژگان خودی نبودند. و هر که بیشتر از این واژگان در «گفتار» خود بهره می‌برد عالم بر بود. روزگاری عالم بودن در این دمار «تربی دانی» بود. روزی «انگلیسی دانی» و الخ... یعنی زبان علمی زبان بکانه بود. از همین جا بود که تولید علم متوقف شد. ما حتی در این زمینه هم «سیرت» را بروگ دادیم و «سیرت» را از یاد بردیم. پس عالم کسی شد که بدیده جدید را از طریق «ترجمه» به ما منتقل می‌کرد و هر کسی که در بی

«تألف» بود، مخلوط شد. نگاره‌ها این بود که در همه زمینه‌های علم و هنر ما کمبود بنیادی داریم و حوس کمبود داریم توان تولید نخواهیم داشت. آرام آرام این دگربودگی در زبان که مترادف عالم بودن بود در صورتی که در حقیقت خود عالم نمایی بود به گفتار روزمره ما هم سرایت کرد و ما نالاس کردیم که احساسات، اندیشه‌ها و دانش خود را از طریق این گفتار شحلی ساریم. چون این گفتار همشیش گفتار مادری ما نبود که بتوانیم از تمامی توانس آن بهره بگیریم. دیگر گونه شدیم. هر کس که مسلط به یک زبان بیکانه و مخصوصاً در یکصد سال اخیر زبان فرانسه و انگلیسی بود عالم بود. اسان ترین کار در سواجهت با کشف و شهود ترجمه است. چون ذات آن را تهی کرده است. احساس کمبود و باور آن. تغییر ساختار نحوی گفتار و ترجمه لغت به لغت از اصل، بی آنکه روح زبان مقصد و مادر را دریابیم. احساس دگربودگی را در ما تقویت کرد و بدون گاهی و ناخودآگاه به هبت تا در مدیم.

از سویی دیگر با احساس تفرح به اینکه فرهنگ ملی ما هر فرهنگ مهاجم را توانسته در خود هضم کند، بی آنکه ماهیت خود را از دست بدهد. نسیم بدیده جدید شدیم. حقیقت تاریخی ما این است که همه فرهنگ‌های مهاجم را هضم کرده ایم. ما واقعیت اکنون ما این است که ان توان را هنوز داریم. از ساحتی دیگر فرهنگ و تمدن ارائه شده اسانسا با قصد تهاجم و تملک آمده بود که ریشه در تفکر یکسان سازی و نابودی همه فرهنگ‌های دیگر داشت. این بدید جدید در بی تعامل نبود. ما چون قدرت استادگی در برابر آن را نداشتیم از طریق ترجمه تسلیم آن شدیم. این بحران از نجاتی فریادار شد که «روشنگر» در برابر «حاکمیت» قرار گرفت. ما از طریق ترجمه به این باور رسیده بودیم که روشنگر بدیده ای است که در برابر «حاکمیت» و «هر چه هست» بایستد و در بی ایجاد «آنچه باید باشد» اسانسا سیاست کاران از این سمسیر دو نید بیایف بهره را بردند و «هر چه هست» را ننگاره جمود. عصبان مادگی و ارتجاع دانستند و بهترین راه برای ساختن «آنچه باید باشد» ترجمه آن بدیده ای بود که در اختیار از دست بیتران بود. ما حتی در مبارزه با مظهر ستمگری ترجمه اندیش بودیم.

اسطوره مبارزه ما «چه گوارا» می شهید بود. «سیاوش» نبود حتی تصویری که از تصویر اسطوره شهادت حسن ابن علی (ع) ساختیم به مسیح تشبیه تر بود تا به خودش برای نمونه به عزاداری مردم در مراسم عاشورا و علم‌های سلیب مانند. هر چه بزرگ تر مهم تر. بنگرید. آرام آرام از طریق این نوع ترجمه که دگربودگی در ذات آن بود. از ادراک و حتی روحانی ساده فرهنگ سنی خود عاجز شدیم. فرهنگ و هنر بومی ما سوره ای شد. سانسیمی و فسننی شد و دقیقاً برای خوسامد دیگرانی که ما نبودند بدان برد مند می شد. این نگاره عم از طریق ترجمه به ما سرایت کرد. «شاهنامه»، «تاریخ بهقی» و... فقط به درد جشن‌ها و مراسم رسمی که سیمان خارجی دانشیم می خورد. و این قدر در این دگربودگی بیس رفیم که ما پسوند «گونه» مثلا تعزیه را به سالن قاب عکسی کسانیم و با تکنیک دیگران خواسیمیم که «تعزیه گونه» خلق کنیم. همین جا بود که «خاک» و «خانه» هم ماهیت خود را از دست دادند. «تیه» فراموش شد و

به جای آن «تالار» ساخته و برداخته شد. معماری ما همه معاهیم اقلیمی خود را فراموش کرد و صورت معماری غربی حاکمیت یافت. دگربودگی «زبان»، دگربودگی «خانه» و پوشش را هم به مغز آورد. تمام این هیئت جدید. ریختی بود که ما را دیگر گونه می کرد. اما ماهیت ما تغییر نکرد و فقط به صورت برداختیم. این بحران چنان تومند و فریه شد که بسیاری از علما برای اثبات خدا، دست به دامان اثبات علمی شدند و برای اثبات حیات دین به تفسیر و تحلیل و تبیین علمی روی آوردند و «ایین» و «مراسم ایینی» ما هم صورت دیگر پیدا کرد. مثلا نماز بدل به رقص سویدی شد. روزه بدل به رژیم غذایی برای سلامت جسم شد و در تمامی این کام‌ها «روح» به قربانگاه یکسان سازی سپرده شد.

ادم در حال دگربودگی و برون از خود بودن خصلت اصل خود را از دست می‌دهد و زندگی کاذبی را سپری می‌کند. در اینجا «عقل» معنای خود را از دست می‌دهد و فقط بدل به فهم آنچه که دیگری گفته می‌شود. چنین است که در می‌بایم معنای بسیاری از گفته‌های خود را هم به خوبی نمی‌فهمیم و فقط به ترجمان آنچه که دیگری گفته می‌برد از به و اسانلا رحمتی برای «اندیشیدن» به خود نمی‌دهیم. تفکر ترجمه اندیشی که زاده بحران ترجمه است. شوق «ساده سازی واکتش» را در ما ایجاد کرد. در ساحت اول با «واکتش موافق» به سرعت و اسانی خود را تسلیم یکسان سازی کردیم و در پشت این سکه با ارائه «واکتش مخالف» مطلقاً در برابر بدیده استادگی کردیم. هر دو روی این سکه خاص بحران ترجمه و تفکر ترجمه اندیشی است. جالب این جاست که رهمودهای ارائه شده برای بازگشت به خویش هم تحت سبطه بحران ترجمه است. مثلا ارائه الکوی ژین در سواجهت با فرهنگ غیر خودی. یا رویکرد به گذشته اصیل در هزاره سوم برای رسیدن به خویشی. یا بنا بردن به عرفان بازی دین. بودا و... یا درمانگری کبھی وانج. فقط کافی است به همین مورد اخیر بیندیشیم که درمان گاهی در هزاره سوم. که انسان با گیاه و حیوان در معرشی مهاجم انواع لاینده‌ها هستند. با تکیه بر طب سنتی که در آن زمان ماشین هیچ جایی در زندگی بشر نداشت و همه چیز در خرابوت بکارت خویش بود جقدر به سوخی کروتنسک نسیم است. انسان غربی زهمده در ماشینسم. ماشینسم و گذر از عصر سایبرنیمک برای آرامش به مامن اولیه ساد آورده و ما دقیقاً بسا تفکر ملوک اللوائی پدر سالارانه همان اعا را به اداریتگی می‌کنیم!

بحران ترجمه در تفکر ترجمه اندیشی چنان سبطه یافته است که ما مقالات علمی را هم ترجمه می‌کنیم. یا مونتاز کنار هم می‌چینیم و به عنوان تألف خودی ارائه می‌دهیم که امروزه بدل به یک رسوایی علمی در جهان برای ما شده است. این بحران حتی در شوه تدریس ما هم ریشه عمیق دارد. تدریس از یک کتاب ترجمه و جزوه نویسی دانشجویان. ان هم در دانشگاه که کاه دانش است. و دانشجو که جوینده آن است. بدل به کامپیوتری شده که فقط حفضنی‌کند

بحران ترجمه. بحران «محفوظات» است و اجازه ورود به حریم

